

هویت، زبان مادری و هژمونی فرهنگی در جغرافیای سیاسی ایران

در جغرافیای سیاسی ایران، ملت‌های مختلف برای نشان دادن تمایز خود از دیگران، از هویت‌های متنوع زبانی، فرهنگی و تاریخی استفاده می‌کنند. این تمایز و دسته‌بندی هویت‌ها امری طبیعی و ریشه‌دار در ساختار زبان‌هاست. اما زمانی که دولت و حاکمیت در تعریف و تأیید هویت‌ها دخالت می‌کند، این مسئله از یک موضوع زبانی فراتر رفته و وارد حوزه نابرابری‌های اجتماعی می‌شود.

در طول سده گذشته، مداخله دولت و نهادهای قدرت در حوزه زبان و فرهنگ، نه تنها باعث محدودیت در تعریف هویت‌های متنوع شده، بلکه جنبه‌ای تجاوزگرانه از نژادپرستی به خود گرفته است. در ادبیات و فرهنگ مسلط در جغرافیای سیاسی ایران که بر محور زبان فارسی بنا شده، تعریفی که از هویت ملت‌های غیرفارس ارائه می‌شود، انعکاسی از روابط قدرت حاکم است. این روند به گونه‌ای پیش رفته که ملت فارس به‌عنوان هویتی «پاک»، «مقدس» و «جهانی» معرفی شده و حتی با مفهوم ایرانییت یکسان در نظر گرفته می‌شود. این در حالی است که سایر هویت‌های زبانی و فرهنگی نه تنها به رسمیت شناخته نمی‌شوند، بلکه تحقیر و سرکوب نیز می‌شوند.

بسیاری از ما که خارج از جغرافیای سیاسی ایران زندگی می‌کنیم، بارها شاهد آن بوده‌ایم که چگونه زبان و فرهنگ فارسی نسبت به سایر زبان‌ها و فرهنگ‌ها برتر شمرده می‌شود. این برتری‌جویی نه تنها در گفتار روزمره بلکه در مزاح‌ها، ضرب‌المثل‌ها و حتی ادبیات رسمی و غیررسمی بازتاب دارد.

گاهی هویت‌های ملی به‌طور مستقیم به سطح حیوانی تقلیل داده شده‌اند، مانند استفاده از «خر» برای ترک‌ها و «تازی» برای عرب‌ها. تأسف‌آورتر اینکه این روند گاهی از سوی افرادی از همان ملت‌های تحت سلطه نیز بازتولید می‌شود، چراکه تحت تأثیر هژمونی فرهنگی، خود را در جایگاه فرودست پذیرفته‌اند.

هژمونی فرهنگی و قدرت نامرئی

آنتونیو گرامشی، نظریه‌پرداز مارکسیست، در تحلیل مفاهیمی مانند هژمونی، بنیان و روبنا، به‌خوبی نشان داده است که چگونه قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی با قدرت فرهنگی و زبانی پیوند می‌خورد. این قدرت از طریق نهادهایی چون آموزش‌وپرورش، رسانه‌ها، ادبیات و جامعه مدنی، خود را تثبیت کرده و به‌عنوان امری طبیعی و برتر جا می‌اندازد.

یکی از عوامل مؤثر در این روند، «نامرئی بودن» هویت ملت حاکم است. این موضوع در مباحث مربوط به ملیت‌ها در جغرافیای سیاسی ایران بارها مطرح شده است. برای نمونه، بسیاری از طرفداران هژمونی فارس، هنگام بحث درباره ملیت‌های مختلف، این جملات را تکرار می‌کنند:

• «اصلاً چیزی به نام ملت فارس وجود ندارد!»

• «همه ما ایرانی هستیم!»

• «فارس یک ملت نیست، بلکه توافق تاریخی ملت‌های جغرافیای سیاسی ایران بر سر زبان فارسی است!»

اما این استدلال‌ها چیزی جز تلاشی برای محو و نامرئی کردن هویت فارس به‌عنوان یک ملت و جایگزین کردن آن با مفهوم کلی ایرانیت نیست. این همان استراتژی‌ای است که میشل فوکو، فیلسوف فرانسوی، در نظریه «میکروسکوپ قدرت» خود توضیح داده است. فوکو در تحلیل ساختار قدرت در زندان‌ها، از برج‌های دیدهبانی مثال می‌زند؛ جایی که نگهبان همه را می‌بیند اما خودش قابل رؤیت نیست. در این شرایط، زندانی حتی بدون حضور فیزیکی نگهبان، احساس می‌کند که تحت کنترل است و خود را با خواسته‌های او تطبیق می‌دهد.

هژمونی فرهنگی فارس نیز چنین عملکردی دارد. از آنجاکه دیگر ملت‌های ساکن جغرافیای سیاسی ایران نمی‌توانند مستقیماً با این هژمونی مقابله کنند، دچار نوعی سردرگمی می‌شوند. گاهی حتی برخی از اعضای ملت‌های غیرفارس، به دلیل فشار فرهنگی و اجتماعی، از هویت خود فاصله گرفته و به مدافعان همان سیستم سرکوبگر تبدیل می‌شوند. این فرآیند، یکی از ابزارهای اصلی قدرت برای جذب و ادغام دیگر هویت‌ها در درون خود است.

پیر بوردیو، جامعه‌شناس فرانسوی، در تحلیل خود از قدرت نمادین، نشان می‌دهد که چگونه زبان و فرهنگ یک گروه برتر می‌تواند از طریق ساختارهای اجتماعی و نهادهای رسمی، به‌عنوان معیار مشروعیت و هویت ملی تحمیل شود. او معتقد است که زبان‌های تحت سلطه، نه تنها به حاشیه رانده می‌شوند، بلکه صاحبان این زبان‌ها نیز به تدریج پذیرای این سلطه

می‌شوند. از دیدگاه بوردیو، این نوع قدرت نامرئی و غیرمستقیم، بسیار کارآمدتر از اجبار مستقیم است، زیرا افراد را وادار می‌کند که خود را با معیارهای ملت غالب سازگار کنند، بی‌آنکه متوجه تحمیل این معیارها باشند.

زبان مادری؛ سنگر مقاومت در برابر هژمونی فرهنگی

یکی از مهم‌ترین ابزارهای مقاومت در برابر این هژمونی، پاسداری از زبان مادری است. زبان، هویت یک ملت را شکل می‌دهد و تحمیل یک زبان بر دیگران، ابزاری برای حذف هویت‌های مستقل است. سیاست‌های زبانی در جغرافیای سیاسی ایران، با ممنوعیت آموزش و تدریس به زبان‌های غیرفارسی، در واقع به‌دنبال تضعیف زبان‌های مادری و ادغام فرهنگی اجباری هستند.

اما تجربه نشان داده است که زبان‌های مادری با وجود تمام فشارها، همچنان زنده مانده‌اند و به‌عنوان نماد هویت و مقاومت عمل می‌کنند. گرامشی معتقد بود که هژمونی تنها زمانی می‌تواند پایدار بماند که با رضایت و پذیرش همراه باشد. اما ملت‌های تحت سلطه در جغرافیای سیاسی ایران، هرگز این سلطه را نپذیرفته‌اند و برای حفظ زبان و هویت خود تلاش می‌کنند.

نوام چامسکی، زبان‌شناس و نظریه‌پرداز سیاسی، بر اهمیت زبان مادری در حفظ هویت فرهنگی تأکید دارد. او معتقد است

که تحمیل یک زبان، همواره با کنترل افکار و محدودسازی دسترسی به دانش همراه است. در واقع، تسلط بر زبان یک ملت، به معنای کنترل بر شیوه تفکر، باورها و حتی امکان مقاومت آن ملت است. از این منظر، دفاع از زبان مادری نه تنها یک امر فرهنگی، بلکه یک ضرورت سیاسی و اجتماعی است.

نتیجه‌گیری

نامرئی‌سازی هویت ملت فارس در جغرافیای سیاسی ایران، راهی برای تثبیت قدرت و تحمیل هژمونی فرهنگی است. این روند از طریق سیستم آموزشی، رسانه‌ها، ادبیات و نهادهای دولتی تقویت می‌شود و هدف آن، تضعیف هویت‌های زبانی و فرهنگی دیگر ملت‌هاست. با این حال، زبان مادری و آگاهی نسبت به حق هویت مستقل، می‌تواند به‌عنوان ابزاری برای مقاومت در برابر این هژمونی عمل کند.

حفظ و گسترش زبان‌های مادری نه تنها وظیفه‌ای فردی، بلکه مسئولیتی جمعی است. هر زبانی که زنده بماند، نمادی از هویت، تاریخ و فرهنگ یک ملت است؛ و هیچ قدرتی نمی‌تواند هویتی را که صاحبان آن به آن آگاه باشند، از بین ببرد.

سعید سندی

۲۱.۰۲.۲۰۲۵